

## مارکس ترییر



در مراسم دوپستمن تولد مارکس در ترییر، در نمایشی با حضور مخالفان، موافقان، تماشاچیان کنجکاو و رسانه‌های رنگارنگ، مجسمه‌ای از مارکس با کنار زدن پرده سرخی نمایان شد که ناگهان بیننده را با پیکر غول‌آسایی تقریباً سه برابر اندازه خود روبرو کرد. ابعادی که در اروپای معاصر برای تجلیل از یک شخصیت، نادر است.

مجسمه مونومنتال برنزی مارکس اثر وو وی‌شان (Wu Weishan) هنرمند دولتی چینی، هدیه‌ی جمهوری خلق چین به شهر زادگاه مارکس ترییر است که در پنجم ماه می در میدان سیمون اشتیفت (Simeonstiftplatz) این شهر طی مراسمی افتتاح شد. مجسمه ۴،۷ متری با وزن ۲۳۰۰ کیلو، روی برجستگی پله‌ای پنج ضلعی قرار داده شده است که اوجش زیر پای هیكل است. با ۳ پله از هر ضلع می‌توان بالا رفت و به مجسمه نزدیک شد. ارتفاع پله‌های ساخته شده از سنگ آتشفشانی "بازالت" یکسان نیست و به طرف بالا از ارتفاع هر پله کاسته می‌شود که ارتفاع مجسمه را با پایه به ۵،۵ متر می‌رساند. در آغاز از سوی هنرمند ارتفاع مجسمه با پایه، ۶ متر ۳۰ در نظر گرفته شده بود. بعد در چانه زنی با مقامات شهرداری اندازه مجسمه با پایه به ۵،۵۰ متر کاهش یافت که اعلام شد مطابق ماه و روز تولد مارکس در تاریخ میلادی، پنجم ماه می است. (با این حساب اگر مارکس متولد ژانویه می‌بود بایستی مجسمه کوتوله و یا اگر متولد دسامبر بود بایستی اندازه ساختمانی ۵ طبقه می‌شد!)

بعد از پرده‌برداری، هم موقعیت و هم جهت در نظر گرفته شده برای مارکس ترییر مشخص گردید. در گذاشتن موقعیت مجسمه دقت شده است. پشت مجسمه به شرق و روی او، امتداد نگاه و سوی حرکتش به غرب است!

وی‌شان مارکس را در میان سالی، با کت یا پالتو یقه بزرگ ساده و بلندی، شاید رایج برای عصر او، حجم داده است. پیکر محوری عمودی و حالتی بی مقاومت دارد. هیكل مجسمه خشک، شق و رق است و به همان نسبت سینه به جلو دارد. با در نظر گرفتن این نسبت‌ها، مردی قد بلند و قبراق، با هیكل ایده آل و متناسب برای یک مانکن می‌تواند باشد. نیم تنه‌ی بالا منجمد و بسته در خود است. بازوها هیچ حرکتی ندارند. بیننده، شاهد مجسمه‌ای با بازوها و دستان چسبیده به تن است که هیچ توانایی‌ای ندارند. دست راست به طرف بالاست، درحالتی که یقه‌ی کت را گرفته است. این حالت دست، بدون کاربرد و فقط برای پُر استفاده شده است. دست چپ به طرف پایین آویزان است و کتابی را گرفته یا حمل می‌کند. از نظر ابعاد، دست روی سینه نسبت به هیكل، ظریف و کوچک به نظر می‌آید. موقعیت سر در امتداد نیم تنه‌ی بالا، خشک و بدون کوچکترین تمایلی به چپ، راست، بالا و یا پایین است که بر جمود نیم تنه‌ی بالا می‌افزاید. سر رو به جلو، نگاهی گم در ارتفاع سر به موازات زمین دارد. چشم‌های کوچک و تنگ در برجستگی اغراق‌آمیز ابروها با گودی بیش‌تری فرو رفته اند که بی فروغی شان را تشدید می‌کنند. به جای صورت پهن و چشمان نافذی که از مارکس در عکس‌هایش به یاد داریم، در اینجا با صورتی استخوانی نسبتاً ظریف و کوچک با بیانی بی روح مواجهیم. دماغ نازک و کشیده، متناسب با صورت ظریف این مجسمه، مارکس را بیگانه می‌کند. چهره مارکس، ظریف تر نسبت به نمونه‌های قبلی، پرداخت شده است. در کل، ترکیب این چهره نشان از متفکری با نگاهی نافذ ندارد. ترکیب صورت بی تفاوت است و فقط ابروها و چشمان تنگ کمی به صورت کاراکتر می‌بخشد. این نگاه نمی‌تواند نگاه مارکس باشد. وزن مجسمه به طور مساوی روی پاهایی ظریف، به فاصله‌ی یک قدم تقسیم شده است. تقلید قدم برداشتن در حرکتی گنگ دیده می‌شود. نیم تنه پایین سعی در القای حرکتی به جلو دارد. باد، سمت راست کت بلند را انحنا داده است که بین خطوط عمودی - هم چون محور عمودی بدن، پاها و بازوی سمت راست - حرکت در نیم تنه پایین را نمایان



می‌کند. این خط منحنی، از دامن سمت راست کت به موازات بازوی راست آغاز و با کش و قوسی ملایم در یقه برجسته سمت چپ کت خاتمه می‌یابد. حرکت باد در سمت راست کت و تقسیم سنگینی روی دو پا، ضمن انعطافی که به ساختار خشک مجسمه می‌دهد، آن را کمی شناور و سبک می‌نمایاند. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست حالتی نمایشی دارد. حالت ایستاده و یا قدم زدن از چهارسوی زاویه دید این مجسمه، یکسان نیست. مجسمه از رو به رو در حال قدم به جلو و از پهلو ایستاده به نظر می‌آید. کل قامت با توجه به موقعیت دست راست روی سینه حالتی نمایشی و مغرور دارد.

وی‌شان تلاش کرده از زبان اکسپرسیو در مجسمه تمام قد استفاده کند. سطح مجسمه جنسیت گِل را در قالب برنز حفظ کرده است. خطوط کناری یا به عبارت دیگر، مرزهای حجم و فضا در کل آرام هستند، هر چند که سطح ناآرام به نظر می‌رسد.

از روبرو خطوط منحنی کت نگاه بیننده را از پایین به بالا هدایت می‌کند و به سر می‌رساند. بیننده در مقایسه نسبت اندازه خود اگر احساس کوچکی نکند، حتما مجسمه را عظیم می‌بیند که به او بی‌اعتناست. پله‌ها، علاوه بر اندازه بزرگ مجسمه، تاکید دیگری بر هم سطح نبودن آن با بیننده است.

کل پیکر در آرامش قرار دارد. روبروی مجسمه، باز و میدانی با سنگفرش است. سمت راست مجسمه با فاصله چند متری به پشت ساختمان آجری قدیمی محدود می‌شود که به فضای مجسمه رنگ و بوی تاریخی می‌دهد. مکان مجسمه در مرکز میدان نیست و آن را در خارج از مرکز میدان قرار داده اند و با وجود بزرگی پیکر، حاشیه ای و ایزوله به نظر می‌آید.

مجسمه شخصیت‌ها، یک نوع تفسیر خالق از سوژه است. اگر اثر سفارشی باشد مجسمه ساز ناگزیر به اجرای خواسته های سفارش دهنده است. مجسمه از اشخاص، همیشه جمعی است که تلاش در بیان سویه‌ها و یا خصوصیات موضوع دارد. به علت سکون فیزیکی کار و محدودیت های دیگر، طبیعتاً هنرمند در کنار شکل موضوع، از طریق پُز و حرکت، یا نگاه و سمبل‌هایی، و یا قرار دادن اثر در مکانی مشخص، در استفاده از ماتریال، در ترکیب بندی، در بازی نور و سایه و... در تلاش است به معنا و محتوای کار بی‌افزاید.

خالق مجسمه اینجا از کتاب استفاده کرده است. وی‌شان دست چپ مجسمه کتاب داده است که آویزان به تن چسبیده است. کتاب رابطه ای با حالت کلی مجسمه ندارد. کتاب می‌تواند رابطه مارکس را با مطالعه، تالیف، تفکر یا آگاهی برساند. هرچند که این سمبل برای شخصیت معروفی مانند مارکس که تالیفاتش بیشتر از کتب مقدس چاپ شده است، زائد به نظر می‌آید. وی‌شان دماغ مارکس را نازک برجسته و کمی تیز فرم داده است. این مطابقتی با دماغ مارکس که در عکس‌های او می‌شناسیم ندارد. این فرم مطمئناً نتیجه عدم تسلط استاد به حرفه اش نیست. گویا در چین، دماغ کشیده سمبل زیبایی، کمال، شور، شوق، شادی و هیجان است و شاید بدین علت وی‌شان با استفاده از این سمبل دماغ مارکس را شکل داده است.

استاد توانا، و وی‌شان مجسمه ساز 56 ساله چینی است. سمت‌ها و عنوان‌های او عبارتند از: کوراتور موزه ملی چین، معاون رئیس انجمن هنرمندان چین، پرزیدنت آکادمی مجسمه سازی چین، و مدیر آکادمی هنرهای زیبای نانجینگ. او همیشه از امکانات و پشتیبانی دولت بهرمنند بوده است. این‌ها همه نشان دهنده نزدیکی او به مرکز به



قدرت حاکم است. طبیعتاً سپردن ساخت چنین اثری که از سوی چینی‌ها مانند سمبل دوستی دو کشور آلمان و چین پنداشته شده است، در مرکز قدرت تصمیم‌گیری می‌شود.

می‌توان گفت که این تفسیر مارکس در تری پر محصول نگاه زیباشناسی "حزب کمونیست" چین و فرهنگ آن کشور است. مجسمه بیننده را به یاد مجسمه‌های رهبران "بلوک سوسیالیستی" می‌اندازد که گاهی با کت باز بلندی دست خود را بالا نگه داشته‌اند. هنر مورد نظر بایستی آکادمیک، ایده‌آل، ساده و زمینی باشد. در این کشورها سبک موسوم به رئالیسم سوسیالیستی به عنوان تنها سبک مشروع اعلام می‌شد که در آن بهای مخصوصی به نقش هنرهای تجسمی داده و وظیفه کاربردی آن در نشان دادن معیارهای نگاه قدرت حاکم تکلیف می‌گردید. این وظایف قبل از همه شامل بخش‌هایی است که انسان به عنوان واحدی نشانه‌شناسانه در مرکز توجه است. لذا در این کشورها تنها یک مسیر هنری صاحب مشروعیت و قابل حمایت از سوی دولت بود که در تکمیل مشروعیت نظم اجتماعی مورد خواست دولت از طریق هنر عمل کند. تصویر انسان، انعکاس تصور قدرت از انسان کامل است که در جامعه در تصاویر رسمی نشان داده می‌شود. در این روند، زبان زیباشناسی مورد توجه دولت نیز شکل گرفته و دقیق می‌شود. در این مسیر تکنیک کار، سوژه، پرسپکتیو، ترکیب بندی و سبک‌ها به خدمت بیان پیام تکلیف شده استفاده می‌شوند.

در پیکره‌های مانده از اروپای دنیای قدیم (آنتیک) ما شاهد پیکره‌های انسان‌هایی هستیم که در فرم حد کمال رسیده‌اند. این کمال، شفافیت و زیبایی موجود در آنتیک در قالب بدن‌های قوی در تصویرها تبلیغی کشورهای اردوگاهی دنبال شد. بدن انسان در صحنه‌های گوناگون ایزاری جهت نشان دادن الگو برای انسان در زندگی نوین گردید. هیکل‌های قوی مردان و زنان را بارها دیده‌ایم که نشان‌دهنده قدرت، سلامتی و توانایی یک ورزشکار هستند. قاطعیت، غرور و صلابت بدن، انعطاف‌ناپذیری و دینامیک با تمام وجود، پُزهای تصویر شده را فرا گرفته است. در این مجسمه‌ها و تصاویر، بدنی به نمایش در نمی‌آید که نسبت‌های کامل بدن و صورت را نشان ندهد. مردم در فرم‌های یکسان، یک شکل می‌شوند، اگر فردی هم از مردم متمایز یا تنها تصویر گردد، آن فرد الگوی مورد آرزوست. تنها رهبران با فردیت‌شان امتیاز یکسان نبودن را دارند. ولی با این وجود، رهبران و شخصیت‌ها نیز از اندازه‌های ایده‌آل در تصویرسازی‌ها بر حذر نمی‌مانند. تصاویر و پیکر رهبران باید قهرمانانه و حماسی یا در صحنه‌هایی با پُزهای رومانتیک - ایده‌آل شده - جدی یا خوشحال به نظر آیند. مجسمه مارکس چینی تری‌پر هم از این سنت و با هنرمندی آشنا به این سنت شکل گرفته است. قد بلند و هیکل متناسب، نگاه جدی، خطوط ساده که همه‌ی نگاه را متوجه سر می‌کند، اتفاقی نیست. این مارکس چینی باید غول‌آسا و مافوق انسان باشد، از جنس دیگری جلوه کند و عوام نباشد. برای رسیدن به مرتبه او باید از پله بالا رفت. آنجا در کنارش نیز بیننده خود را تنها تر و باز کوچک تر می‌بیند. بیننده نگاه مارکس را نمی‌تواند دنبال کند چون در "قامت" او نیست. مارکس تری‌پر، مارکسی ممتاز، مغرور، بسته، با چشمانی تنگ و خشک، صورتی اخمو و بی تفاوت، بی اعتنا به محیط را نشان می‌دهد. نیم تنه‌ی جامد بالا، تصویر از فردی جزم‌گرا منتقل می‌کند که با قدرت تحرک نیم تنه پایین، به طور مکانیکی به پیش رانده می‌شود. هر چه بیشتر به مجسمه دقت می‌کنی بیشتر از مارکسی که در ذهن داری دور می‌شوی.

در اغلب آثار وی‌شان هویت جغرافیایی او دیده می‌شود. آثار او گاهی بیننده را به یاد نقاشی‌های آبرنگ چینی می‌اندازد که حجم گرفته‌اند. او در خلق هیکل‌های سفارشی از اصول رسمی عدول نمی‌کند. در تولید این اثر نیز نباید از فرم‌ها و

بیان زیباشناسی حزبی- دولتی در چین غافل شد. معاون وزیر چینی در پرده برداری مجسمه می‌گوید که با این مجسمه جذابیت و بزرگی مارکس بیان شده است. این جمله شاید نشانه‌ای است برای درک آنها برای بیان کیفیت. کمیت وسیله بیان کیفیت شده، یعنی آن‌ها کیفیت را با کمیت اعلام می‌کنند. در چین جنون کارها با ابعاد بزرگ به راحتی قابل یافت است. شاید این جا از بزرگی مجسمه مارکس رمز گشایی می‌شود. کیفیت مارکس برایشان 5،5 متر بوده است. برخلاف اروپا، شاید در چین برای نشان دادن معنویت بزرگ، اغلب از کمیت، هم چون از حجم‌های بسیار بزرگ، استفاده می‌کنند. ما مجسمه‌های غول پیکر مائو را می‌شناسیم.

هنرمند در آثاری همانند مجسمه مورد توجه، اتفاقی کار نمی‌کند بارها مدلی می‌سازد. نظم و هارمونی و... را پیاده می‌کند. اجزا و ترکیب بندی و... حامل پیام و یا مکمل حامل پیام می‌کند. برخی از پیام‌ها را با تحقیقات نشانه‌شناسانه و مقایسه‌ای می‌توان دریافت. برخی دیگر ناگزیر جزو تشکیل دهنده نگاه و سبک خالق اثر است. کانتکس زمانی، مکان قرار اثر، و رابطه موضوع با هر دو به تفسیر آن می‌افزاید. سوژه سیاسی مانند مارکس در هر کانتکسی تفسیر سیاسی به خود می‌گیرد. گفتمان‌های عصر نیز بی‌تأثیر از روی تفسیر هنری نمی‌گذرند. این نیز ممکن است که نیت هنرمند می‌تواند خوانده نشود و چون رمزی در دل اثر بماند و میدان را به تفاسیر محول کند.

همان گونه که قبلاً ذکر شد مجسمه روی سکویی است که بلندترین سطحش در جهت حرکت مجسمه است. این جهت به سوی غرب است. اینجا می‌توان با موضع چپ تفسیر حرکت به سوی غرب جهت تسخیر را فرض کرد و از موضع دیگر برگشت به غرب و پشت به شرق را تفسیر کرد. نمونه‌های دیگر، دست چپ کتاب را پاسیو و آویزان در دست دارد. دست راست فعال در پز دخالت دارد. پای چپ در پیش و پای راست در پس است. مجسمه را نیز می‌توان از روبرو عمودی در دو بخش تقسیم و تفسیر کرد. سمت چپ مجسمه جامد و بی حرکت (!) و سمت راست آن حرکت دارد و با انرژی است! هنرمند در اجزا دقت می‌کند. به خصوص در مجسمه‌هایی با این ابعاد هیچ بخش از اثر اتفاقی نمی‌تواند باشد.

مجسمه‌هایی که ما از مارکس دیده ایم همه تلاش کرده‌اند مرد مسن متفکری را نشان دهند که با چشمانی درشت و دقیق، جای دوری را نگاه می‌کند. مجسمه‌هایی طبیعتاً بسته به توانایی و خواسته‌ی هنرمندش شاید به زوایای دیگری از مارکس، فلسفه او یا خصوصیات و غیره پرداخته‌اند. ولی تفاوتی که نمونه‌های قبلی مارکس اینجا با مارکس چینی مشخص می‌شود همان فشردن مارکس در اندازه‌های و نرم‌های زیباشناسی دولتی چینی است.

مارکس برای تحصیل در دانشگاه در ۱۷ سالگی تری‌یر را ترک کرد و دیگر برای زندگی آنجا باز نگشت. اکنون از زمانی که تعداد توریست‌ها به شهر برای دیدن زادگاه مارکس می‌آیند افزایش یافته، چند سالی است تری‌یر به یاد “پسرش” افتاده است. (سالانه فقط از چین حدود صد و پنجاه هزار توریست به این شهر جهت دیدن خانه مارکس مراجعه می‌کنند) از زمانی که چین (۲۰۱۵) پیشنهاد مجسمه‌ای به عنوان هدیه به زادگاه مارکس را داد، شهرداری پتانسیل جذب توریست و “زائران” را برای شهر درک کرد و با برنامه ریزی و کانسپ‌های سودآور، خود را برای ۲۰۰مین سالروز تولد مارکس آماده کرد. برای شهرداری، مجسمه مارکس و خانه مارکس تنها از زاویه شهرت شهر و وارد شدن پول اهمیت پیدا می‌کند.

ذکر شد که مجسمه برنزی مارکس هدیه چینی‌ها به شهر تری‌یر است. شهردار شهر در مصاحبه‌ای گفت که تمام پروسه ساخت با کنترل او و تیم‌اش همراه بوده و جلوی هر اتفاق یا سورپرایز ممکن‌گرفته شده است. به نظر نگارنده دست اندرکاران شهرداری، زبان زیباشناسانه توتالیتری را می‌شناسند. مجسمه‌ای از مارکس که جمود و جزم‌گرایی و کلیشه‌های شکست خورده هنر دولتی در اروپای شرقی را یادآوری کند بهتر از مارکسی است که بیان تفکر، اومانیزم و عشق او به زحمتکش‌ان باشد. هدف در تری‌یر همان بلایی است که سر چه‌گوارا آوردند. مارکس باید تبدیل به میکی‌ماوس و تری‌یر بایست دیسنی‌لند مارکس گردد. مارکس به جای آگاهی باید چهره‌اش را روی جا کلیدی، دستمال، لیوان، شورت و جوراب و... در اختیار بگذارد.

از سوی برگزارکنندگان شگفت‌آور نیست که این هیکل چینی، در تبلیغ نگاه مارکس انقلابی نباشد. صرفاً حجم بزرگ مرده‌ای بی‌خاصیت خلق شده است. صورتی بی‌بیان، هیکلی بازار پسند، که بی‌خیال در باد ایستاده یا قدم می‌زند. از آن مارکس فکور، استوار و آینده‌نگر اثری نیست.

باید توجه داشت نظامی که بر پایه و اساس بهره‌کشی سازماندهی شده است چه تصویری از معروف‌ترین مخالفش می‌خواهد نشان بدهد. این مجسمه در حالی که قصدش بازاریابی و جلب توریست برای تری‌یر است، اما در عین حال شاید به نوعی تبلیغات منفی برای مارکس است. آن‌ها فکر می‌کنند که بر مارکس پیروز شده‌اند. دیگر باکی از این فیلسوف محبوب ندارند! او را چنان که می‌خواهند، مرده و اخته برپا می‌کنند. و با مجسمه مونومنتالی، مرگ مارکس انقلابی و تولد مارکس بی‌خطر را جشن می‌گیرند.

متن را با بخشی از متنی که “سایت نقد” به مناسبت دویستمین سالگرد زادروز مارکس منتشر کرده است به پایان می‌برم:

بی‌همتااست، اما نه همچون تندبسی فرهمند، نه همچون پیام‌آور بهشتی دروغین، نه حتی همچون انسانی سراسر وارسته بی‌هیچ کاستی و خطا و آژنگی و نه هرگز همچون دارنده‌ی اندیشه‌ای سراسر یکدست و بی‌دغدغه و تردید و تناقض. او انسانی واقعی است با همه‌ی پیروزی‌ها و شکست‌ها، با همه‌ی رنج‌ها و خوشی‌ها، همراه با عشق و کین و بزرگی و بخل، مانند همه‌ی آدمیزادگان دیگر. نه؛ مارکس بی‌همتااست همچون نقطه‌ عطفی در تاریخ زندگی و اندیشه‌ی بشری؛ بی‌همتااست همچون مرزی که تاریخ را به پیش و پس از خود تقسیم می‌کند؛ بی‌همتااست همچون نقطه‌ی بی‌بازگشت نقد. بی‌همتااست از آن رو که بهشتی دروغین را وعده نمی‌دهد، بلکه راز بهشت‌های دروغینی را فاش می‌کند که خود را پایان تاریخ می‌نامند؛ مارکس بی‌همتااست، هم برای دوستان و هم دشمنانش؛ اگر دوستانش از این بی‌همتایی آگاه نباشند، دشمنانش همیشه از آن آگاه بوده‌اند و هستند: در ژرف‌ترین تاریک‌خانه‌ی هراس‌شان از توان روشن‌گرانه و ستیزمجویانه‌ی نقد.

۱۲ می ۲۰۱۸

منوچهر